گزارش

از عمان و قطر تا پکن؛ میانجیگری در بحران هرمز وارد مرحله تازه‌ای شده است

چین پای هرمز می‌ایستد؟

وحیده کریمی: تنگه هرمز حالا فقط یک آبراهه میان خلیج فارس و دریای عمان نیست؛ به نقطه‌ای تبدیل شده که در آن امنیت انرژی، رقابت قدرت‌ها و مسیرهای دیپلماتیک به یکدیگر گره خورده‌اند. هرچه عبور کشتی‌ها از این گذرگاه راهبردی محدودتر شده، دامنه بحران نیز از تهران و واشینگتن فراتر رفته و پای بازیگران دیگری را به میان کشیده است؛ از کشورهای منطقه که نگران امنیت و ثبات پیرامونی خود هستند تا چین که بخش مهمی از انرژی مورد نیاز اقتصادش از همین مسیر عبور می‌کند. در چنین شرایطی، سفر دیروز عباس عراقچی به پکن را نمی‌توان صرفا یک دیدار معمول دیپلماتیک در برنامه روابط تهران و پکن دانست. هم‌زمانی این سفر با تلاش چین برای بازگشایی تنگه هرمز، اهمیت آن را دوچندان کرده است؛ به‌ویژه که شی جین‌پینگ رئیس‌جمهوری چین، در حاشیه نشست بریکس طی مصاحبه‌ای با شینهوا، خبرگزاری رسمی چین اعلام کرد کشورش همراه با دیگر اعضای بریکس آماده هستند به صلح و ثبات در خلیج فارس کمک کنند. بعد از این مصاحبه بعضی رسانه‌ها اعلام کردند منظور رئیس‌جمهوری چین اعلام آمادگی برای میانجیگری است، به‌ویژه آنکه او به‌زودی سفری به آمریکا و دیدار با ترامپ خواهد داشت.

همچنین در شرایطی که فقط یک روز پیش از سفر وزیر خارجه ایران، داده‌های کشتیرانی از عبور فقط چهار کشتی از تنگه هرمز در روز دوشنبه خبر می‌داد؛ رقمی که در مقایسه با میانگین ۱۰روزه ۱۸ فروند، افت قابل توجهی است. هرمز در شرایط عادی مسیر عبور حدود یک‌پنجم نفت و گاز طبیعی مایع‌شده جهان است. در چنین شرایطی، دیدار عراقچی با وانگ یی، وزیر خارجه چین، فقط یک دیدار دوجانبه نیست. آنچه به این دیدار وزن بیشتری می‌دهد، موضعی است که بلافاصله از سوی پکن اعلام شد؛ چین از ایران و آمریکا خواست خویشتن‌داری کنند، به میز مذاکره بازگردند و گفت‌وگوهای خود را برمبنای تفاهم اسلام‌آباد از سر بگیرند. وانگ یی همچنین بازگشایی تنگه هرمز را برای ثبات حمل‌ونقل انرژی و جلوگیری از سرایت بحران به یمن و دریای سرخ ضروری دانست.

همین دو گزاره، جایگاه سفر عراقچی را روشن می‌کند. نماینده تهران به پکن رفته است در حالی که چین، هم درباره ادامه جنگ و بسته‌ماندن مسیر انرژی نگرانی دارد و هم ارتباط مستقیمی با هر دو سوی مناقشه دارد. بنابراین پرونده‌ای که تا امروز عمدتا در کانال ایران و آمریکا یا از مسیر میانجی‌های منطقه‌ای دنبال می‌شد، اکنون یک ضلع مهم دیگر پیدا کرده؛ «چین».

چرا چین وارد پرونده هرمز شده است؟

پکن برای ورود به این پرونده فقط انگیزه سیاسی ندارد. چین سال‌هاست بزرگ‌ترین خریدار نفت ایران است و اختلال در صادرات انرژی خلیج فارس مستقیم بر اقتصاد این کشور اثر می‌گذارد. از سوی دیگر، شرکت‌های کشتیرانی چینی نیز از ناامنی مسیرهای دریایی منطقه در امان نیستند. در هفته‌های گذشته، شرکت‌های دولتی کشتیرانی چین برای کاهش ریسک، بخشی از نفتکش‌های خود را از مسیرهای پرخطر هرمز و باب‌المندب دور کرده‌اند. دیروز وانگ یی، وزیر امور خارجه چین، صراحتا از واشینگتن و تهران خواست «درباره مسائل حل‌نشده، رایزنی‌های ماهوی انجام دهند» و چارچوب مذاکراتی را «بر اساس اجماع حاصل‌شده از زمان تفاهم‌نامه اسلام‌آباد» بازسازی کنند. وزیر خارجه چین اظهار کرد این تفاهم‌نامه دستاوردی ارزشمند حاصل از تلاش‌های میانجیگرانه طرف‌های متعدد بوده و بازتاب‌دهنده آرمان‌های ملت ایران و سایر ملت‌های منطقه برای صلح و ثبات است. به نوشته روزنامه چاینا دیلی، او در دیدار با عباس عراقچی، وزیر خارجه ایران با بیان اینکه نباید دستاوردهای حاصل‌شده از طریق گفت‌وگو را رها کرد، گفت: «درِ مذاکره که گشوده شده است، نباید بسته شود و تا زمانی که امیدی به صلح وجود دارد، نباید از آن دست کشید». همچنین وزیر امور خارجه چین در دیدار با همتای ایرانی تأکید کرد کشور متبوعش مایل به توسعه همکاری و گفت‌وگو با تهران برای حفاظت حقوق و منافع ایران است.

بنابراین وقتی وانگ یی درباره بازگشایی هرمز صحبت می‌کند، پشت این موضع یک نگرانی مشخص اقتصادی و امنیتی نیز قرار دارد. تداوم محدودیت کشتیرانی در هرمز فقط هزینه ایران یا آمریکا نیست؛ بازار انرژی، شرکت‌های حمل‌ونقل و اقتصادهای بزرگ واردکننده انرژی را هم درگیر می‌کند.

این مسئله در شرایط فعلی اهمیت بیشتری پیدا کرده است. کاهش شدید تردد کشتی‌ها در هرمز در حالی ادامه دارد که هم‌زمان اختلال در مسیرهای جایگزین نیز افزایش یافته است. حملات به زیرساخت‌های انرژی عربستان و فشار بر مسیر باب‌المندب، دامنه بحران را از یک تنگه به شبکه‌ای از مسیرهای حیاتی انتقال انرژی کشانده است. در نتیجه، پکن دیگر نمی‌تواند هرمز را صرفا موضوعی میان ایران و آمریکا تلقی کند. هر روز ادامه بحران، مسئله انرژی و تجارت جهانی را برای چین جدی‌تر می‌کند.

تفاوت چین با عمان، قطر و پاکستان

عمان، قطر و پاکستان هرکدام در ماه‌های گذشته کانال‌هایی برای گفت‌وگو با ایران و طرف‌های غربی ایجاد کرده‌اند. تجربه عمان در میانجیگری میان تهران و واشینگتن، نقش قطر در انتقال پیام‌ها و تلاش‌های پاکستان برای کاهش تنش‌های منطقه‌ای، حتی امضای یک تفاهم‌نامه بخشی از سابقه دیپلماسی این بحران است. اما نقش چین از جنس دیگری است. تفاوت اصلی نه در «خوب‌تربودن» یک میانجی، بلکه در سطح ابزارهایی است که در اختیار هرکدام قرار دارد. عمان و قطر در درجه نخست از مزیت جغرافیا، ارتباطات منطقه‌ای و اعتماد نسبی طرف‌های درگیر برخوردارند. پاکستان نیز به دلیل موقعیت منطقه‌ای و روابط خود با تهران و کشورهای عربی می‌تواند در مقاطعی کانال مهمی برای گفت‌وگو باشد. چین اما در سطح یک قدرت بزرگ وارد می‌شود. عضو دائم شورای امنیت است، رابطه اقتصادی گسترده‌ای با کشورهای عربی خلیج فارس دارد، روابط نزدیک خود با تهران را حفظ کرده و هم‌زمان با واشینگتن نیز در سطح قدرت‌های بزرگ مذاکره می‌کند. همین شبکه ارتباطی چندلایه به پکن امکان می‌دهد مسئله هرمز را در دو سطح دنبال کند؛ یک سطح، گفت‌وگو با تهران و سطح دیگر، تعامل با آمریکا و سایر قدرت‌های مؤثر بر امنیت منطقه؛ این همان تفاوتی است که سفر عراقچی به پکن را از یک سفر معمول دیپلماتیک جدا می‌کند.

پکن یک بار این مسیر را آزموده است

چین پیش از این نیز نشان داده مایل است نقش خود را در دیپلماسی خاورمیانه از حاشیه به متن منتقل کند. در ۲۰۲۳، ایران و عربستان سعودی پس از چند دور گفت‌وگو که عراق و عمان در سال‌های ۲۰۲۱ و ۲۰۲۲ میزبان آن بودند، مذاکرات نهایی را در پکن برگزار کردند. دو طرف در بیانیه سه‌جانبه، از تلاش عراق و عمان در میزبانی مذاکرات قبلی تشکر و از چین نیز برای میزبانی و حمایت از گفت‌وگوها قدردانی کردند. نتیجه، توافق تهران و ریاض برای ازسرگیری روابط دیپلماتیک و بازگشایی سفارتخانه‌ها بود. این سابقه از آن رو اهمیت دارد که نشان می‌دهد ورود چین الزاما به معنای کنارزدن میانجی‌های منطقه‌ای نیست. در پرونده ایران و عربستان نیز عراق و عمان مسیر گفت‌وگو را پیش از ورود پکن فراهم کرده بودند. اما چین در مرحله نهایی، ظرفیت سیاسی و اقتصادی خود را وارد مذاکرات کرد و میزبان توافقی شد که پیامد آن از سطح یک گفت‌وگوی دوجانبه فراتر رفت. اکنون هرمز می‌تواند پرونده دیگری باشد که چنین ظرفیتی را به آزمون می‌گذارد.

گزارش کامل را در سایت شرق بخوانید

گزارش «شرق» از واپسین تلاش‌های جبلی برای سفیدنمایی کارنامه پنج‌ساله‌اش در صداوسیما

جبلی و پنج سال پرحاشیه

عبدالرحمن فتح‌الهی: این روزها که موعد پایان دوره ریاست پیمان جبلی بر صداوسیما نزدیک شده، بیش از آنکه کارنامه پنج‌ساله او در معرض داوری افکار عمومی باشد، خودِ جبلی در حال روایت کارنامه خویش است. گویی رسانه ملی به‌جای آنکه آینه جامعه باشد، به آینه‌ای برای دیدن مدیران خود بدل شده است. سه‌شنبه‌ای که گذشت، نمونه‌ای روشن از آخرین تکاپوهای جبلی برای دفاع از کارنامه خودش بود. رئیس سازمان، ابتدا در نشست «افق تحول» از دستاوردهای پنج‌ساله گفت و سپس در رسانه تحت مدیریت خود به دفاع از همان کارنامه پرداخت و شد مصداقی کم‌نظیر از «خودگویی و خودخندی، عجب مرد هنرمندی».

مسئله اما این نیست که جبلی از عملکرد خود دفاع می‌کند؛ مسئله آن است که میان تصویری که مدیران از صداوسیما ترسیم می‌کنند و تصویری که بخشی از جامعه از آن می‌بیند، شکافی جدی شکل گرفته است. در ادبیات جبلی، سخن از «مرجعیت»، «روایت اول»، «هویت»، «عدالت» و «مردم» است، اما در عرصه عمومی، بحث کاهش مخاطب، فاصله‌گرفتن بخشی از جامعه و انتقاد از یک‌سویه‌بودن روایت‌ها همچنان پابرجاست. حتی گزارش‌های اخیر درباره تلاش معاونت پارلمانی صداوسیما برای جمع‌آوری حمایت از ابقای جبلی، اگرچه از سوی منابع مختلف با جزئیات متفاوت روایت شده، خود به پرسشی مهم ختم می‌شود که چرا سازمانی که مدعی برخورداری از پشتوانه گسترده اجتماعی است، برای اثبات این پشتوانه باید به دنبال امضای نمایندگان مجلس باشد؟

بنا بر یکی از روایت‌های مطرح‌شده، تلاش معاونت پارلمانی صداوسیما برای جلب حمایت نمایندگان مجلس، تا آنجا پیش رفت که تماس‌های تلفنی و پیگیری‌های فردبه‌فرد و حتی خانه‌به‌خانه برای جمع‌آوری امضا پای نامه حمایت از رئیس سازمان و ابقای پیمان جبلی، در دستور کار قرار گرفت که سرانجام و برخلاف انتظار به کسب حمایت گسترده نمایندگان منجر نشد. نتیجه این رایزنی‌ها نیز در اواخر مردادماه گویای نکته‌ای قابل تأمل بود؛ چراکه از مجموع ۲۸۵ نماینده مجلس، فقط ۷۴ نفر پای بیانیه حمایت از جبلی را امضا کردند که رقمی معادل حدود ۲۶ درصد نمایندگان حاضر بود. این عدد، البته به‌تنهایی نمی‌تواند معیار داوری درباره عملکرد صداوسیما باشد، اما در مقام یک نشانه سیاسی، رقمی نیست که بتوان به‌سادگی از کنار آن عبور کرد.

شاید بزرگ‌ترین آسیب کارنامه جبلی همین باشد؛ کلیدواژه «تحول» در سخنرانی‌هایش بسیار دیده می‌شود، اما مسئله اصلی صداوسیما نه کمبود واژه‌های بزرگ، بلکه فاصله میان این واژه‌ها و تجربه واقعی مخاطب است. رسانه‌ای که قرار است «ملی» باشد، پیش از هر چیز باید بازتاب‌دهنده تکثر جامعه باشد؛ وگرنه هرقدر از «مردم» سخن بگوید، ممکن است صدایش از دیوارهای سازمان فراتر نرود و اینجاست که کنایه تاریخ، از هر بیانیه‌ای رساتر می‌شود؛ شاید صداوسیما در فضای مهندسی‌شده و کم‌رقیب رسانه‌ای در این پنج سال توانسته باشد «روایت اول» را در اختیار بگیرد، اما چرا روایت بخشی از مردم از خودِ صداوسیما، روایت دیگری است؟ شاید از همین شکاف است که برخی کارشناس و چهره‌های سیاسی، تعبیرهای کنایه‌آمیزی چون صداوسیمای «میلی» یا صداوسیمای «جبلی - جلیلی» را برای توصیف این دوره به کار برده‌اند؛ تعابیری که فارغ از داوری درباره صحت یا نادرستی‌شان، نشانه‌ای از فاصله میان «رسانه ملی» و تصویری است که بخشی از جامعه از آن پیدا کرده است.

در این میان، پرسشی بنیادین درباره آینده صداوسیما همچنان بی‌پاسخ مانده است که آیا مسئله این سازمان را می‌توان به عملکرد و کارنامه یک مدیر مانند جبلی فروکاست یا آنچه امروز با آن مواجهیم، ریشه در ساختارهای عمیق‌تر، شیوه سیاست‌گذاری، سازوکارهای تصمیم‌گیری، نسبت رسانه با جامعه و اساسا تلقی آن از مفهوم «رسانه ملی» دارد؟ پاسخ به این پرسش، بی‌تردید فراتر از ماندن یا رفتن یک رئیس است. اگر مسئله صرفا تغییر مدیر تلقی شود، احتمالا بخش مهمی از بحران نادیده خواهد ماند؛ اما اگر ریشه‌های ساختاری آن دیده شود، می‌توان درباره بازتعریف جایگاه صداوسیما، بازسازی سرمایه اجتماعی و نسبت آن با مخاطب ایرانی سخن گفت.

خط‌ونشان برای منتقدان با چاشنی توهین

پیمان جبلی واپسین روزهای خود را به عنوان رئیس سازمان صداوسیما سپری می‌کند و تلاش دارد از عملکردش دفاع کند و از هر تریبونی در این مسیر استفاده می‌کند. کمااینکه بعدازظهر سه‌شنبه در هشتمین نشست سراسری افق تحول، با اشاره به گذشت پنج سال از آغاز دوره مدیریتی خود، مدعی آن بود: «اکنون زمان بازخوانی مسیری است که با محوریت تحول طی شده است». او تحول را فرایندی دائمی و مستمر و حرکتی به سمت بهترین‌شدن دانست و هشدار داد: «غرور، خستگی و ناامیدی می‌تواند حرکت به سمت قله را مختل و حتی به بازگشت به عقب منجر کند». جبلی، سند تحول صداوسیما را که پس از انتصاب او ارائه شد و مورد تأیید رهبر انقلاب قرار گرفت، میثاقی میان رسانه ملی، مردم و آینده فرهنگی و تمدنی کشور توصیف و ادعا کرد: «صداوسیما در این سال‌ها به‌دلیل پایبندی به این سند با سنگ‌اندازی‌هایی مواجه شده، اما سیاست هویت‌محور خود را ادامه خواهد داد». جبلی در ادامه با چاشنی توهین و تهدید سراغ منتقداتش را گرفت و تصریح کرد: «اگر کسی انتظار دارد صداوسیما بعد از این‌همه ایستادگی عقب‌نشینی کند، کور خوانده. رسانه ملی راهش را پیدا کرده و استوارتر در این مسیر گام برخواهد داشت».

رئیس صداوسیما در ادامه ادعاهای خود، «هویت» و «عدالت» را دو محور اساسی دوره تحول دانست و گفت: «هویت ایرانی و اسلامی باید در تولیدات، رویکردها و ساختارهای صداوسیما حضور داشته باشد». او همچنین مدعی شد: «رسانه ملی تلاش کرده سهم مردم را ادا کند و در برابر سهم‌خواهی‌های سیاسی، به مردم و گروه‌هایی توجه کند که کمتر در رسانه دیده شده‌اند». جبلی مجموعه بحران‌های سال‌های اخیر، از شهادت رئیس‌جمهور سیزدهم تا جنگ‌های اخیر را آزمونی مهم برای رسانه ملی دانست و گفت: «صداوسیما در این دوره از یک ابزار انتقال پیام به «نقش‌آفرین در متن میدان» و عنصری رویدادساز، میدان‌ساز و جریان‌ساز تبدیل شده است». او تثبیت مرجعیت شبکه خبر در بحران‌ها را نمونه‌ای از تحقق هدف «روایت اول» دانست و در حالی که معلوم نیست جبلی برای دوره بعدی ریاست صداوسیما انتخاب شود یا خیر، «برای دوره آینده، افزایش خلاقیت، جهش در زیست‌بوم چندسکویی، تقویت جریان‌سازی و میدان‌سازی و جذب نیروهای جدید و انقلابی را ضروری دانست».

جبلی سه‌شنبه‌شب هم در شبکه خبر، پنج سال گذشته را پرچالش‌ترین و پرحادثه‌ترین دوره رسانه ملی توصیف کرد و مدعی بود: «سازمان در حوادثی مانند اعتراضات سال‌های ۱۴۰۱ و ۱۴۰۴، شهادت رئیس‌جمهور، انتخابات زودهنگام و جنگ‌های اخیر، با وجود فشارها توانسته به فعالیت خود ادامه دهد». او «تاب‌آوری» را یکی از مهم‌ترین نقاط قوت صداوسیما دانست و با اشاره به حملات صورت‌گرفته به ساختمان شیشه‌ای، فرستنده‌ها و مراکز استانی، گفت: «در جنگ ۱۲روزه و جنگ اخیر هیچ‌یک از شبکه‌های سازمان دچار اختلال نشدند». جبلی همچنین آماده‌سازی برای انتخابات ریاست‌جمهوری در کمتر از ۵۰ روز را از دیگر نمونه‌های عملکرد سازمان عنوان کرد. رئیس صداوسیما ادعا کرد: «از سال ۱۴۰۳ روند کاهش مخاطبان متوقف و میزان مخاطبان افزایشی شده است» و برنامه‌های «هویت‌محور» را یکی از عوامل این افزایش دانست؛ برنامه‌هایی که به تعبیر او: «مردم، باورها و زیست‌بوم ایرانی را روایت می‌کنند».

جبلی همچنین از افزایش تنوع دیدگاه‌های سیاسی در برنامه‌هایی مانند «شیوه» و «جام‌جم» سخن گفت و حضور ده‌ها منتقد صداوسیما در برنامه‌های زنده و بیان انتقادات مستقیم آنان را نمونه‌ای از «تضارب آرا» دانست. او در فراز قابل توجهی از دفاع خود از کارنامه پنج‌ساله ریاستش بر صداوسیما، ادعا کرد «رسانه ملی متعلق به همه است» و مردم باید امکان شنیدن دیدگاه‌های مختلف را داشته باشند. جبلی درباره انتقادات از صداوسیما هم اذعان داشت «برخی انتقادات دقیق و ضروری‌اند»، اما بخشی دیگر را فاقد مبنای علمی و منصفانه دانست و از شیوه نظرسنجی مرکز تحقیقات سازمان دفاع کرد. جبلی در پاسخ به انتقاد درباره بازتاب‌نیافتن جامعه در رسانه ملی، به رویکرد «سندمحور» در حوزه خبر و پیگیری مطالباتی مانند آزادسازی سواحل و مجوزهای کسب‌وکار اشاره کرد. او همچنین مسکن را یکی از دغدغه‌های اصلی مردم دانست.

صادق نوروزی: با کارنامه غیرقابل دفاع جبلی، ادامه ریاستش بر صداوسیما به سود منافع ملی نیست

در آستانه پایان دوره پنج‌ساله ریاست پیمان جبلی بر سازمان صداوسیما و در شرایطی که گمانه‌زنی‌هایی درباره احتمال تمدید مسئولیت او مطرح شده است، ارزیابی عملکرد این دوره همچنان محل بحث است. صادق نوروزی، فعال سیاسی و از چهره‌هایی که تحولات مدیریتی صداوسیما در دوره‌های مختلف را دنبال کرده، معتقد است: «کارنامه پنج‌ساله جبلی نه‌تنها قابل دفاع نیست، بلکه در مقایسه با دوره‌های پیشین، ضعیف‌ترین دوره مدیریتی این سازمان بوده است». دبیر کل حزب توسعه ملی تأکید دارد: «با توجه به شرایط حساس کشور و تجربه فضای جنگی، ادامه این مدیریت به مصلحت صداوسیما و کل نظام و منافع ملی نیست و باید زمینه برای حضور مدیرانی با رویکردی فراگیرتر فراهم شود». این چهره سیاسی اصلاح‌طلب در ارزیابی خود از عملکرد جبلی، «مسئله اصلی را صرفا کاهش یا افزایش مخاطب نمی‌داند، بلکه به نقش صداوسیما در ایجاد همبستگی اجتماعی اشاره می‌کند» و از دیدگاه او: «رسانه ملی در شرایطی که کشور با جنگ، فشارهای خارجی، تحریم و بحران‌های معیشتی و اجتماعی مواجه است، باید بتواند طیف‌های مختلف جامعه را با خود همراه کند، اعتماد عمومی را تقویت کند و مخاطب ایرانی را به‌جای رسانه‌های بیرونی، به سمت رسانه داخلی سوق دهد». با این ارزیابی، عضو سابق سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی باور دارد: «جبلی در این زمینه کارنامه موفقی نداشته و در بسیاری از موارد به‌جای ایفای نقش یک رسانه فراگیر، رویکردی به‌شدت جناحی را در پیش گرفته است».

از نگاه نوروزی، «حمایت بیشتر از جریان‌های تندرو و محدودشدن دایره صداهای حاضر در رسانه، نه‌تنها به افزایش همبستگی اجتماعی کمک نکرده، بلکه در برخی موارد به تشدید فاصله میان رسانه و بخش‌هایی از جامعه انجامیده است». رئیس شورای سیاسی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران، این را هم گوشزد می‌کند که «در شرایط جنگی فعلی، صداوسیما باید بیش از هر زمان دیگری صدای گروه‌ها و جریان‌های مختلف اجتماعی و سیاسی را بازتاب دهد تا بتواند تصویری فراگیر از جامعه ایران ارائه دهد»؛ رسانه‌ای که به تعبیر او، «نماینده یک جریان سیاسی خاص نباشد، بلکه بتواند خود را به‌عنوان رسانه متعلق به همه ایرانیان تعریف کند». دبیر کل حزب توسعه ملی در مقایسه دوره جبلی با مدیران پیشین صداوسیما نیز می‌گوید «تا جایی که به یاد دارم، دوره جبلی را باید ضعیف‌ترین دوره مدیریتی سازمان دانست» و با اشاره به دوره کسانی مانند ریاست علی لاریجانی و مدیران پس از او، ازجمله محمد سرافراز و عزت‌الله ضرغامی، معتقد است، «حتی در دوره‌هایی که صداوسیما با مشکلات و انتقادهای جدی مواجه بوده، عملکرد سازمان در برخی حوزه‌ها قابل دفاع‌تر بوده است». اما به باور این تحلیلگر سیاسی، «ضعف‌های دوره جبلی در شرایطی رخ داده که کشور نیز در حساس‌ترین و بی‌سابقه‌ترین مقاطع خود قرار داشته و همین مسئله اهمیت عملکرد رسانه ملی را دوچندان می‌کرد».

از همین منظر، نوروزی درباره احتمال تمدید ریاست جبلی صریح است و می‌گوید «امیدوار است این اتفاق رخ ندهد و تصمیم‌گیران با توجه به کارنامه پنج‌ساله او، به این جمع‌بندی برسند که تغییر مدیریتی در صداوسیما ضروری است»؛ چراکه به اعتقاد این چهره سیاسی اصلاح‌طلب، «شرایط کنونی کشور اقتضا می‌کند مدیریت سازمان بازتعریف شود و مدیرانی روی کار بیایند که بتوانند از ظرفیت تمام جریان‌ها و صداهای اجتماعی استفاده کنند». رئیس شورای سیاسی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران در همین چارچوب، درباره تعبیرهایی مانند «صداوسیمای غیرملی»، «صداوسیمای میلی» یا «صداوسیمای جبلی-جلیلی» نیز می‌گوید «اگرچه این تعابیر در فضای عمومی مطرح شده‌اند، اما مسئله اساسی‌تر آن است که صداوسیما نتوانسته در این دوره، ویژگی‌هایی را که از یک رسانه ملی انتظار می‌رود، به طور کامل محقق کند»، بنابراین دبیر کل حزب توسعه ملی تأکید می‌کند «معیار ملی‌بودن یک رسانه، صرفا عنوان آن نیست؛ بلکه میزان فراگیری صداها، تنوع دیدگاه‌ها، توانایی جذب مخاطب و نقش آن در ایجاد همبستگی اجتماعی است».

در بخش دیگری از این گفت‌وگو، نوروزی به گزینه‌های احتمالی برای مدیریت آینده صداوسیما اشاره می‌کند و به نظر او «ظرفیت‌های مدیریتی متعددی در کشور وجود دارد»؛ چنانی که او از «عزت‌الله ضرغامی»، رئیس پیشین صداوسیما، به‌عنوان یکی از چهره‌های قابل بررسی نام می‌برد و تصریح می‌کند «کارنامه ضرغامی، با وجود انتقادهایی که به او وارد بوده و هست، قابل دفاع‌تر از دوره جبلی است و تجربه مدیریتی او می‌تواند در شرایط فعلی مورد توجه قرار بگیرد». به‌ویژه آنکه این فعال سیاسی اصلاح‌طلب با اشاره به برخی مواضع متفاوت عزت‌الله ضرغامی در سال‌های اخیر بعد از صداوسیما و وزارتش در دوره رئیسی، تغییر در برخی دیدگاه‌ها و رویکردهای پیشین و نیز اذعان او به برخی خطاهای گذشته، معتقد است «چنین تحولاتی می‌تواند ضرغامی را از مواضع سنتی جریان اصولگرا متمایز کند». به باور این تحلیلگر سیاسی، «تجربه سال‌های گذشته در مدیریت صداوسیما، همراه با بازخوانی انتقادات واردشده به عملکرد آن دوره و پذیرش برخی کاستی‌ها، می‌تواند در صورت بازگشت ضرغامی به سازمان، زمینه‌ساز رویکردی متفاوت و مدیریت کارآمدتر باشد».

با این حال، نوروزی تأکید می‌کند که گزینه‌های اصلح‌تری نیز وجود دارند و لزوما انتخاب آینده نباید به مدیران سابق صداوسیما محدود شود و او مشخصا از سیدعباس صالحی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی فعلی، نام می‌برد و سابقه او در حوزه رسانه و مطبوعات و آشنایی‌اش با مدیریت فرهنگی و فضای رسانه‌ای کشور را از نقاط درخورتوجه می‌داند. به اعتقاد رئیس شورای سیاسی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران، «صالحی می‌تواند از گزینه‌هایی باشد که توانایی مدیریت فراگیرتر صداوسیما را دارند». جمع‌بندی نوروزی روشن است؛ «اینکه در شرایطی که کشور با حساسیت‌های سیاسی، دیپلماتیک، معیشتی، اقتصادی و اجتماعی و امنیتی ناشی از دوران جنگی مواجه است، صداوسیما بیش از هر زمان دیگری به بازتعریف رویکرد مدیریتی خود نیاز دارد»؛ بازتعریفی که از نظر دبیر کل حزب توسعه ملی، «باید بر تنوع صداها، جذب مخاطب، تقویت همبستگی اجتماعی و فاصله‌گرفتن از نگاه جناحی استوار باشد». از این منظر، عضو سابق سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی تصریح می‌کند: «ادامه مدیریت جبلی با توجه به ارزیابی‌ای که از کارنامه پنج‌ساله او دارد، نمی‌تواند پاسخ مناسبی به نیازهای کنونی رسانه ملی باشد».

محمد مهاجری: جبلی با اختلاف بدترین رئیس صداوسیما بوده که بعید می‌دانم تا سال‌ها رکوردش شکسته شود

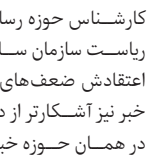

محمد مهاجری به‌عنوان دیگر چهره سیاسی که از جدی‌ترین منتقدان عملکرد جبلی و جریان سیاسی حامی او در صداوسیماست، در گفت‌وگویی با «شرق» ارزیابی بسیار تندی از عملکرد پنج‌ساله جبلی ارائه می‌دهد و به باورش، مدیریت کنونی صداوسیما نه‌تنها یکی از «ضعیف‌ترین دوره‌های مدیریتی این سازمان»، بلکه به تعبیر این فعال سیاسی اصولگرا، «دوره‌ای بی‌سابقه از ضعف مدیریتی بوده است؛ تا جایی که جبلی با اختلاف بدترین رئیس صداوسیما بوده و تا مدت‌ها بدترین مدیریت صداوسیما خواهد ماند». مهاجری در پاسخ به این پرسش که آیا تعبیرهایی مانند «صداوسیمای میلی» یا «صداوسیمای جبلی-جلیلی» درباره این دوره را اغراق‌آمیز می‌داند، می‌گوید «بعید است در سال‌های آینده رکوردی که جبلی در ضعف مدیریتی صداوسیما بر جای گذاشته، شکسته شود». فعال حوزه رسانه برای توضیح این ارزیابی به مسئله مخاطب اشاره می‌کند و می‌گوید «وقتی دبیر شورای انقلاب فرهنگی عنوان کرده که بین ۶۰ تا ۷۰ درصد مردم اصلا تلویزیون نمی‌بینند و از کاهش شدید میزان تماشای برنامه‌های صداوسیما سخن می‌گوید، این مسئله باید برای کسانی مانند جبلی و آن کارنامه‌اش یک معیار جدی باشد که تا چه اندازه موفق بوده است».

البته مهاجری یادآور می‌شود «مسئله اصلی در ارزیابی کارنامه پنج‌ساله جبلی بر صداوسیما فقط ریزش جدی مخاطب نیست، بلکه مهم‌تر از آن، کیفیت مدیریت رسانه است»؛ چراکه از نگاه او، «جبلی در حوزه‌ای که سابقه و تخصص بیشتری در آن دارد نیز عملکرد قابل دفاعی نداشته است که ناظر بر حوزه «خبر» است و در همین راستا این کارشناس حوزه رسانه خاطرنشان می‌کند «جبلی پیش از ریاست سازمان سابقه مدیریت در حوزه خبر داشته، اما به اعتقادش ضعف‌های عملکردی صداوسیما در همین حوزه خبر نیز آشکارتر از دوره‌های قبلی است؛ یعنی جبلی اتفاقا در همان حوزه خبری که مدعی است، بیشترین ضعف عملکرد را دارد». بخش دیگری از انتقادات مهاجری متوجه ساختار تصمیم‌گیری در صداوسیماست و به تعبیر او «در دوره جبلی، سازمان عملا به مجموعه‌ای تبدیل شده که گروه‌ها و افراد مختلف در آن می‌توانند بدون هماهنگی مؤثر با رأس سازمان، روایت‌ها و مواضع خود را پیش ببرند». این چهره سیاسی اصولگرا در تعبیر تندی می‌گوید که نوعی «ملوک‌الطوایفی» در سازمان صداوسیما شکل گرفته است.

این تحلیلگر حوزه رسانه یکی از نشانه‌های وضعیت اسف‌بار صداوسیما در دوره جبلی را نحوه انتخاب میهمانان و کارشناسان تلویزیون می‌داند و تأکید دارد «برخی چهره‌ها در مقاطع خاص، بارها و بارها روی آنتن حاضر شده‌اند» که از نظر مهاجری، «چنین رویکردی به جای آنکه تنوع دیدگاه‌ها را افزایش دهد، دایره‌ای محدود از صداهای تکراری را بازتولید کرده است». این فعال سیاسی در ادامه به جمله‌ای که پیش‌تر درباره عملکرد جبلی گفته بود، بازمی‌گردد؛ اینکه «هرکسی زودتر از خواب بیدار شود و زودتر خود را به صداوسیما برساند، می‌تواند روایت خود را بر آنتن غالب کند» و در تشریح بیشتر این تعبیرش خاطرنشان می‌کند «اساسا جبلی به‌عنوان رئیس صداوسیما در تنظیم و کنترل سیاست‌های محتوایی صداوسیما نقش تعیین‌کننده و کافی ندارد و جریان‌های مختلف می‌توانند بر آنتن اثر بگذارند». از نگاه مهاجری، این مسئله در شرایط بحرانی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. او می‌گوید «صداوسیما در دوره‌ای که کشور با مجموعه‌ای بی‌سابقه از بحران‌ها، اعتراضات، فوت رئیس‌جمهور، انتخابات زودهنگام، دو جنگ، شهادت رهبر و دیگر تحولات مهم روبه‌رو بوده، می‌توانست به رسانه‌ای برای انعکاس دیدگاه‌های طیف گسترده‌تری از همه ایرانیان تبدیل شود»، اما به باور او «با این کارنامه جبلی و جریان سیاسی حامی او، چنین فرصتی از دست رفته است».

مهاجری تأکید می‌کند که منظورش از همه ایرانیان، مخالفان و براندازان نیست، بلکه شهروندانی هستند که در چارچوب جمهوری اسلامی فعالیت سیاسی و اجتماعی دارند». این تحلیلگر سیاسی معتقد است «حتی در همین چارچوب نیز صداوسیما نتوانسته بازتاب‌دهنده تنوع دیدگاه‌های جامعه باشد و در مواردی به جای تقویت انسجام اجتماعی، به گفته او، به افزایش شکاف‌ها کمک کرده است». فعال حوزه رسانه، ادبیات توهین و تهدید اخیر جبلی در دفاع از عملکرد خود را نیز مورد انتقاد قرار می‌دهد؛ به‌ویژه تأکید او بر اینکه اگر کسی انتظار عقب‌نشینی صداوسیما را دارد، «کور خوانده است». در همین راستا این فعال سیاسی می‌گوید «براساس یک ضرب‌المثل عربی، وقتی کسی در حال غرق‌شدن است، به هر خس‌وخاشاکی چنگ می‌اندازد. به نظر من، جبلی با این حجم از ناکامی‌ها و انتقادهایی که متوجه عملکرد اوست، چاره‌ای جز فرار رو به جلو و توهین و تهدید منتقدانش ندارد، درحالی‌که جبلی باید چند سال پیش کلید صداوسیما را تحویل می‌داد و از سمت خود کناره‌گیری می‌کرد».

مهاجری در ادامه، خطاب به جبلی افزود «دوستانه به ایشان توصیه می‌کنم ای کاش حیثیت و اعتبار خود را در این پنج سال هزینه یک باند یا جریان سیاسی حداقلی در صداوسیما نمی‌کرد. چون به باور من، ادامه این وضعیت، نه به مصلحت سازمان است و نه به سود شخص ایشان. بنابراین حتی در صورت پیشنهاد دوباره ریاست صداوسیما، پذیرش این مسئولیت نیازمند پاسخ‌گویی در برابر وجدان فردی است. جبلی باید پیش از هر تصمیمی، در خلوت خود و در برابر خداوند، با این پرسش مواجه شود که در این پنج سال چه کرده و حاصل این دوره مدیریت چه بوده است و آیا توان و لیاقت حضور در صداوسیما را دارد؟».